

Sco

کانون آرمان شریعتی

Sco1385@Gmail.com

"سعی" در "صفا" ی سنت و "مروء" مدرنیته



سوسن شریعتی

شماره مقاله : ۱۰۰۷

تعداد صفحه : ۷

آفرین بررسی : ۸۷/۰۵

تاریخ تمریر : ۰۰۰۰

www.shandel.org

موضوع : جامعه ایرانی و سه موزه نزاع سنت ، قدرت و غرب

"سعی" در "صفا"ی سنت و "مروء" تجدد

امروز، حدوداً صد سال می‌شود که ما مدام داریم از خود می‌پرسیم که کیستیم، چگونه هستیم و چرا اینگونه؟ در این سرگردانی صدساله در جذر و مد کیستی و چیستی خود بارها با توهم نجات فریاد بر آورده‌ایم: "ساحل! ساحل!" و هر بار باز به گرداب دیگری در غلطیده‌ایم. صد سال می‌شود که فهمیده‌ایم و به اجماع رسیده‌ایم که آن جور که باید نیستیم. اما بر سر این که آن "جور" که "باید" چیست، هیچ اجماعی وجود نداشته و ندارد. نه بر سر "جور"ش و نه بر سر "باید"ش!

سه حوزه نزاع از این قرار بوده است: نسبت ما و سنت. نسبت ما و قدرت. نسبت ما و غرب.

این "نبودن آنجور که باید" به گردن چیست؟ به گردن سنت است، به عهده قدرت است یا به دلیل غرب؟ این سنت است که ما را رعیت حکومت خودکامه کرده و نوکر اجنبی یا حکومت خودکامه است که ما را در چنبره عبودیت و انفعال نگهداشته و راه را بر اجنبی باز گذاشته و یا دست آخر اینکه، نکند این اجنبی است که ما را عقب مانده می‌خواهد و قدرت را دست نشانده؟

از تصفیۀ سنت و دین باید آغاز کرد یا از تضعیف حکومت مرکزی و یا از جنگ با استعمار؟ کدام یک از اولویت برخوردار است؟

دین را باید ابزار بسیج علیه استعمار کرد یا به کمک غرب و با تکیه بر تجربه‌های آن بلاد، به جنگ با سنت و خرافه رفت؟ باید در دستگاه مسلمانی خود انقلاب به پا کرد یا در دستگاه حکومت؟ شرقی ماندن خوب است یا غربی شدن؟

آیا باید دین را انداخت تو رودر بایستی با خودش با گفتن این که اسلام با مشروطیت، با قانون، با پیشرفت، با جمهوریت... می‌خواند یا از اساس، بساط دین را از حوزه اجتماع جمع کرد؟ آیا می‌شود به ابزار و سلاح‌های غرب مسلح شد و شبیه آنها نشد؟ آیا می‌شود دین و سنت مسلط و موجود را به چالش کشاند اما هم دست و هم پیمان خارجی نگشت؟ استقلال لازم است یا آزادی؟

نبود یک دولت ملی به دلیل آن است که ملت شیعه - مسلک همه قدرت‌ها را غصب می‌داند و زیر علم دیگری سینه می‌زند؟ یا به دلیل آن است که دولت‌ها همه ظلمه بوده‌اند و همین امر موجب شده که رعیت سر در هوای حکومت عدل نجات دهنده داشته باشد؟ حکومت‌های خودکامه، مشروعیت‌شان را از مذهب داشته‌اند یا بی‌اعتنا به آن زمامداری کرده‌اند؟ و...

همه این سوال‌ها موجب آن شد که ما در بودن و از بودن خود به تردید افتیم. چه کنیم؟ از کجا آغاز کنیم؟ به کجا و به چه کس متوسل شویم؟ اضطراب، زاده آگاهی است و این سر زدن آگاهی، ما را بی‌شبهت به دیروزمان ساخت. ما دیگر شبیه قبل خودمان نبودیم. میوه تلخ آگاهی خورده شده بود و ما به غربانی خود پی بردیم. دیگری، غیر، همان غرب، شد آئینه ما. در این دیدار رویاروی، فهمیدیم که از ریخت افتاده‌ایم. دیگر هیچ کس، هیچ طائفه و مسلک و فرقه‌ای شبیه خودش نبود. حتی آن که بر وفاداری خود به گذشته سماعت نشان می‌داد. نه تنها شباهت به گذشته را از دست داده بود که حتی امکان آن را نیز. از آنهایی که از این آگاهی ترسیدند و بر آن شدند تا آئینه را بشکنند و دلخوش کنند به خاطره‌آزلی جوانی‌ای از دست رفته، بسیار سخن گفته شده است. آنها از هرگونه دخل و تصرفی سر باز می‌زدند و گمان کردند، این همه قاطعیت، برای انکار زشتی‌شان کافی است. اما در مقابل، برخی به فکر اصلاح افتادند، عده‌ای به فکر عمل جراحی و این‌ها روشنفکران بودند. برای حل معضل استبداد و عقب ماندگی، این دو رویکرد - رادیکال و اصلاحی - به غرب و سنت را می‌توان دید. آشتی دین با تجدد یا حذف آن؟ آشنایی با تمدن غرب و یا اخذ تمدن فرنگی بی‌تصرف ایرانی؟

۱- رویکرد رفرمیستی برای پیش‌برد اهدافی چون آزادی و مساوات و پیشرفت می‌کوشید تا نشان دهد که این همه با دین تضادی ندارد. نه به کنکاش در مبانی دینی و بنیادهای دین‌داری می‌پرداخت نه به تفحص در مبانی تجدد در تجربه غرب.

۲- رویکرد رادیکال برای پیش‌برد اهدافی چون تجدد و ترقی، به حذف اراده‌گرایانه دین از ساحت اجتماع و تقلید از تجربه غرب دعوت می‌کرد. نه به جغرافیای زمانه می‌پرداخت و نه به مولفه‌ها و ممیزات فرهنگی تاریخ خود.

اولی، روش خود را بر مونتاژ گذاشت و دومی بر تقلید. اولی فرانکشتاین می‌پروراند (شتر-گاو-پلنگ) و دومی یک تازه به دوران رسیده متشبه. در هر

دو حال مشکل زشتی ما حل نشد. تغییر شکل دادیم اما زیبا نشدیم. اگر چه دیگر شبیه قبل مان نبودیم اما به راستی شبیه چه و که بودیم؟ فرانکشتاین یا آسیمیله؟

و همین جوری‌ها شد که در این کشمکش بر سر خواستن و نتوانستن و در این محشر کُبرای تقدیر، دموکراتِ دیروز شد نوکرِ شاهِ فردا (تقی زاده). قزاقِ دیروز شد، جمهوری خواه (رضا-شاه). آزادی خواه شد آدمکش (منشی زاده). کودتاجیِ دیروز شد متولّیِ دین و دین‌داری (سید ضیاء طباطبایی). متولّیِ دین شد سردمدارِ دنیا و روشنفکر شد آلتِ فعلِ خارجی (اجتماعیون - عامیون و حزب توده و...) لائیک به مذهب تظاهر می کرد تا بتواند حرفاش را به گوش‌ها برساند (ملکم خان - مستشارالدوله نویسنده کتاب "یک کلمه" و حتی روشنفکرِ دین ستیزی چون آقا خان کرمانی). مذهبی، دین‌داری و متولیانِ رسمیِ دین موجود را به زیرِ سوال می برد تا بتواند موانعِ ترقّی را از میان بردارد. (شیخ هادی نجم‌آبادی - ناظم الاسلام کرمانی) سوسیال - دموکرات مشروطیت را جنبشی برای برپاییِ سدی بر سرِ راهِ تمدنِ اروپائی می دانست و خواهانِ جنگِ طبقاتی بود و... (چلنگریان) و اگر چه بودند تک و توک جانِ آزاد و متفکرِ مستقل که حرفِ شان به گوشِ نرسید.

تجربه این کشمکش، این درس‌ها را به ما داد :

۱ - تا هنگامی که توده، شهروند نشود، "زد و خورد" نخبگان به "زد و بند" آنها منجر خواهد شد. مدنیّت نمی تواند کله - پا تحقق پیدا کند.

۲ - وحدتی که صرفاً در تضاد با دشمنِ مشترک شکل می گیرد (استعمار و یا سلطنتِ مطلقه و...) شکننده و صوری است. برای برداشتنِ گامِ نو، باید طرحِ نو نیز داشت.

۳ - برخوردِ ابزاری با دین - آن چنان که هست - به قصدِ بسیج بر علیه این منکر و یا بر له آن معروف، همیشه به وضعیتی ایده‌آلی راه نخواهد برد. باید در نفسِ نسبتِ دین و دین‌دار تجدید نظر کرد و در نقشِ آن تحقیق و تفحص نمود.

۴ - انکار اراده گرایانه دین، نه آن سوی احقاقِ مَدَنیت است و نه آن سمتِ اثباتِ پیشرفت و ترقّی. جامعه دین دار واکنش نشان خواهد داد و مدّعی و دعوت را با هم معدوم خواهد کرد.

۵ - راندن دینِ عقب مانده به خانه، دین دارِ عقب مانده را از اجتماع حذف نمی کند و اجتماعی با آحادِ عقب مانده، در سرِ هر بزنگاهی، "دیوِ خفته" به خانه رانده شده را "از خواب بیدار خواهد ساخت.

۶ - برای متجدد شدن، خواستن کافی نیست باید اسبابِ تمدن همه را آماده کنی وگرنه می شوی مُتَشَبّه.

این ها درس های دیروز بود. آموزه هایی برای ترمیمِ چهره خود. هویتِ خود. راهی میانِ مونتاژ و تقلید. اما پرسشِ امروز ما؟

۷ - آیا تعمیم و تحمیل و تسلطِ دین - نوعی از دین داری - به قصدِ بخشیدنِ هویتِ مستقل، هویتی که نه شرقی باشد نه غربی، نه خفتن در تاریخ گذشته باشد و نه فرار به جلو، بهترین راه حل است؟ امروز، این نیز محلِ تردید است.

ما هنوز از این محتومیتِ میانِ فرانکشتاین و مُتَشَبّه خلاصی نیافته ایم. دلایلیش :

الف - ماشینِ پژو پرشیایِ عروس، آراسته به گل و روبان و... با پلاکاردی بر پشتِ شیشه Justmarried و نیز چند تا قوطیِ آویزان به عقبِ ماشین. درست مثلِ سریال های آمریکایی. شکی نیست که عروسِ مهرِ سنگین خواسته بود و قبالة گراف و جهیزیه هنگفت و بله برون و حنا بندون و... ریختنِ نقل و نبات، این حیاط و اون حیاط. عروس و داماد هم سنت را خواسته بودند و هم مدرنیته را.

ب - تراکتِ تبلیغاتی یکی از کاندیداهای مجلسِ هفتم. تبریکِ جشنِ "سن-ولانتین" valentin - Saint با دو عدد قلبِ سرخِ متداخل، جشنِ عُشاق در مَمالکِ غریبه. شکی نیست که کاندیدایِ محترم فهمیده بود که برای اخذِ آراء باید به اخذِ دل ها بپردازد. اما چرا با توسلِ جستن به ولانتینِ قدیس. کاندیدایِ ما سنت را می خواهد یا مدرنیته را؟

ج - دکوراسیون خانه‌ها: مبلی‌هایی به سبک لویی چهارده و پانزده و شانزده در کنار مخده و ترمه قاجاری. نقاشی پیکاسو تو قاب خاتم. آشپزخانه‌هایی همه این Open. جکوزی و سونا، در کنار حجله، در همان ساختمان. سنت است یا مدرنیته؟

د - توکل و توسل و نذر و نیاز و مولودی خوانی در هیئت مدرن. یک جور مدونا که نذر کند و یا مایکل جکسونی که سینه بزند. مهر کامپیوتری. سنتی است یا مدرن؟

ه - دکلمه‌های عرفانی تلویزیونی همراه با موزیک لامبادا و شکیرا و کلایدمن. سنت است یا مدرنیته؟

و - هر کالایی را که می‌خواهی بخری، اطمینان می‌دهند که: صد در صد خارجی.

ز - هر اندیشه‌ای که به فروش می‌رسد نیز، حتی سنتی‌ترین آن، از پُست مدرن‌های غربی کُده می‌آورد. الله اکبر! برای اثبات شرع، متوسل شدن به تیلیش و دریدا و هایدگر. سنت است یا مدرنیته؟

این‌ها علائمِ تهاجمِ فرهنگی است یا عوارضِ تحمیلِ یک نوعِ خاصِ فرهنگ؟ به دلیلِ باز بودنِ درها است یا بسته نگه‌داشتنِ آن؟ قدرتِ غرب را نشان می‌دهد یا ضعفِ ما را؟ تقصیرِ اجنبی است یا داخلی؟ اگر بیماری است چگونه می‌شود جلویِش را گرفت؟ با فُحش و فُحاشی یا با نصیحت؟ با ارباب و حبس یا جریمهٔ نقدی؟ ارباب و حبس بی‌فایده است. تا آمد بیرون، از سر می‌گیرد. جریمهٔ نقدی را هم خواهد پرداخت. نصیحت هم اگر دلالت نداشته باشد کسی گوش نمی‌کند. فحش و فحاشی هم که هویت بخش نیست. جلویِ تهاجمِ فرهنگی را هم نمی‌شود گرفت، از لابه‌لای سیم‌های تلفن و اینترنت و ماهواره می‌آید به درون.

به هر حال اگر تقی‌زاده می‌بود شاید از دیدنِ این همه سرخوش می‌شد اما فردید مجبور بود در دم و دستگاهِ نظریِ خود تجدید نظر کند، به خصوص اگر می‌خواست که دعایِ خیرِ هایدگر بدرقهٔ راهش گردد و اما شریعتی، که هم‌چنان به حیاتِ خود در میانِ ما ادامه می‌دهد، مثلِ این است که دارد به

ما می‌گویید: از کجا آغاز کنیم؟ از خودمان، خودِ دینی، خودِ ملی و خودِ تاریخی‌مان، نه به قصدِ خودستایی که به منظورِ خود کاوی. چگونه؟ از طریقِ گفتگوی مُدام با غیرِ خودی‌ها.

درست است که در این صد سال ما راه‌های زیادی را رفته‌ایم و بیراهه‌های زیادی را نیز. امّا کاش در این صفا و مروهٔ سنت و تجدد، "زمزم"ی پیدا شود.